

اسناد فارسی ، عربی و ترکی

در آرشیو ملی پرتغال

درباره

هرموز و خلیج فارس

(۸)

پژوهشگاه علوم انسانی و
پرتال جامع علوم

از

جهانگیر قائم مقامی

(دکتر در تاریخ)



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سند شماره ۴۳

نامه سلغر شاه پادشاه هرموز به پادشاه پرتغال*

[۹۴۷ ه.ق.]^۱

...^۲ کپتن مر نوشته بودند و شیخ احمد فرزند شیخ راشد به گو[وه] فرستاد [—] خدمتکار آمد و مکرر گفتگو از جانب آن صاحب کرد که [—] هرموز و بی‌اختیاری برادرم سلطان محمدشاه معلوم نموده بودم و زیاده‌تها که [—] همچنان که با برادرم سلطان محمدشاه، زیادتی [—] خواهد نمود [—] نباشد، نان و آب به من ندهند. آخر به چند روز مبالغه و گفتگوی بسیار که کرد [—] کار کند. آنچه حکم پادشاهی باشد در دست تو باشد و آنچه حکم وزیری باشد در [دست] [—] صاحب، خلعت سلطنت پوشیدم و یک چند در خدمت آن ص[احب] [—] روانه هرموز شد [یم] [—] و وزیر دخل در امر سلطنت نکند و به قاعده وزراء قدیم باشد.

* از مجموعه مدارك شرقی T.T.D.O. No. 77

- ۱- در مورد تاریخ این نامه باید گفت در متن نامه یکجا به هفت سال وزارت شیخ احمد اشاره شده و چون شیخ احمد در سال ۹۴۰ به وزارت سلغر شاه رسیده است بالنتیجه تاریخ کتابت این سند سال ۹۴۷ خواهد بود.
- ۲- قسمتی از ابتدای این نامه پاره و مفقود شده است.
- ۳- در اینجا نیز یک سطر از نامه به سبب پارگی افتاده است.

تا بعد از [-] همراه بود. در این [-] بسیار مکرر شد. در آن وقت جهت تسلی خا[طر] [-] کمر شمشیر و کمر خنجر طلا و اوظافه همای از طلا به او بخشیدم و گفتم که [-]. بعد از آن به بندر قلمهات رسیدیم. جمعی از مردم عرب، خویشان او و عده [ای] مکرر آمدند که شما کسی دیگر همراه ندا [رید] [-] همراه باشد و او را اگر وعده وزارت نمی‌کنی همراه نخواهد آمد. این ملک بر عرب است و مصلحت نیست. هنوز هر موز دوراست به جهت مصلحت خود تواضعی چند به او کردم. او نیز شرط و قول بسیار به من کرد و گفت که من احوال به کپتن مر می نویسم که پادشاه وزارت به من شفقت فرموده و از قول شما نیز کتابی خواهم نوشت. چون آنجا تنها بودم و کسی از نوکران دانا [ی] صاحب تدبیر همراه نداشتم و اختیار همه در دست ایشان بود به جهت رضای ایشان گفتم [یک کلمه نامفهوم] و اما خط^۴ و مهر خاصه خود ندارم. ایشان از قول من آنچه خود خواستند نوشتند و به حضرت کپتن مر فرستادند و در این وقت کس از آن ملک خبر به تحقیق به من نگفت که بزرگان فرنگ و مسلمانان کسی دیگر لایق به وزارت داشته‌اند و خلعت پوشیده‌اند و کتابات به حضرت کپتن مر فرستاده‌اند. مقصود که بی‌خبر بودم تا وقتی که هر موز رسیدم و همچون احوال هر موز نیکو معلوم نکرده بودم و وعده وزارت به شیخ احمد کرده بودم. جهت وفای سخن خودم هر چند که مسلمانان و فرنگیان گفتگو نمودند که او پانجه [کدا] شانزده سال پیش ندارد و طفل است و ملک هر موز و توابع الکه بزرگ است و عقل و تدبیر بسیار می‌باید، وزارت او صلاح

۴- منظور از خط در این جا همان طغراست که سابق بر این، علاوه بر مهر روی فرمانهای پادشاهان می‌کشیدند (ر. ک به کتاب «مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی» تألیف مؤلف این کتاب، مبحث طغرا و توقیع، از ص ۱۶۸ تا ص ۲۲۰).

دولت و ملك نيست قبول نكردم و رعايت و عزت و حرمت او پيش از پيش كردم تا احوال او ببينم و حضرت كپتن مر نيز خيال كرده بود اين كه نوشته اند خط خاصه من است. خط وزارت از گووه به نام نوشت و فرستاد. في الواقع تا خط كپن مر رسيد، احوال ملك و مال معلوم كرده بودم. دانستم سهو خطاي كلي واقع شده چرا كه امير جمال الدين لهرسب اول به مصلحت اكابر فرنگ و مسلمانان وزير كرده بوديد تمام مسلمانان و فرنگيان و غريبان و تجار و رعايا از او بسيار بسيار راضي و شاكرا بودند و در اخلاص و خدمتكارى آن صاحب و اين خدمتكار و محافظت ملك و مال سعي و جهد خوب خوب به تقديم رسانيده بود و در هرباب كيفيت احوال اخلاص و خدمتكارى او از اكابر فرنگ معلوم نمايند كه چه نوع كمر اخلاص و خدمتكارى بسته و لايق تربيت و عزت و حرمت است و دانستم كه پسر شيخ راشد بددين سن [يك كلمه نامفهوم] اين خدمتكارى وزارت نيست و كسى وزارت او پسند ندارد و انفعال پيش از پيش پيدا خواهد شد والا چو خط كپتن مر رسيده بود به ناچار صبر كردم و او را به وزارت مقرب داشتم [در اين بين] خط حضرت كپتن مر به دست او افتاد مطلق مغرور شد و جمعي مردم فرنگ را به زر بسيار تسلي نمود و مغرور به خوش باش ايشان شده بنياد طمع و توقع زيادتي در مال ملك و سلطنت نمود و به مرتبه [اي] بي ادبي كرده و اختيار به دست خود گرفته كه تا او به سلام من نمي آيد هيچكس از امرا و وزراء و اكابر و بلكه نفران كوچك مجال ندارند كه به خانه اين خدمتكار بيايند و اگر من صد نوبه به مستوفي و منشي بگويم كه فرماني يا براتي كه ده هزار دينار باشد جهت نفري يا غلامی بنويسند، نمي نويسند كه از خوف وزير مجال نداريم و اگر وزير

خود می‌خواهد، هر برات و هر فرمان از يك لك تا صد لك که فرموده می‌نویسند و به حکم بر من، مهر می‌نمایند. سبب اینکه، هر که تمرد امر او می‌نماید فی الحال او را اخراج می‌نمایند و چون او مال بسیار دارد و اختیار ملك و مال در دست اوست نمی‌گذارد که کسی به مصلحت من باشد چنانکه مادام در خاطر دارم که کسی از نفران خود به خدمت آن صاحب فرستم، هیچکس از نفران من از خوف او که وزیر است مجال ندارند و هر چند که مبالغه به او می‌نمایم که کسی به خدمت پادشاه پرتکال می‌خواهم که بفرستم راضی نمی‌شود و ملتفت می‌شود که هر کس که صلاح من باشد بفرستم از پنهانی او و مردم فرنگت. اینک سه چهار کتابت همه بدین احوال و بدین منوال، هریکی به دست یکی از مردم فرنگت داده‌ام که مگر یکی برسد و آن صاحب به خیال این خدمتکار افتد و اندیشه این خدمتکار بفرمایند و وزیر شیخ احمد اینک فرستاده [ای] به ملازمت آن صاحب فرستاده و تحف و مهمات از مال ملك به هم رسانیده و می‌رسد و هر چه خود خواسته‌اند نوشته‌اند و بی‌خبر من فرستاده‌اند و اگر خط از قول من نوشته باشند دروغ است چرا که ایشان مهر ساخته‌اند و در خانه دارند و هر چه می‌خواهند می‌نویسند و مهر می‌کنند و رخصت نمی‌دهند که من کسی به خدمت آن صاحب فرستم، مگر کسی که مصلحت و رضای او باشد و هر نوکر که بداند [—] و راستی خدمتکاری من می‌نماید را [رضی] نمی‌شود و بر آن است که من چندان به مدعا [ی] او باشم که اگر او رخصت ندهد آن طعام نخورم. دریغ که او طفل نبودی و از من کوچکتر نبودی و مرا نه عزت همچون نوکران و مقربان خود دانستی. چون هفت سال است بر هر موز پادشاهی مطلق کرده و تا میسر داشته مال ملك، خود تصرف نموده و این زمان آن قدر مال از مال ملك برادرم و

مال خزانه پدران و مال همشیره والدهام که در این انقلابها به دست او افتاده پیدا کرده که هرچه به مدعا[ی] او خود است که می دهد. او زر بسیار حاصل می نماید و من هیچ ندارم که بدهم و چون هیچ که به مردم دهم مرا دیوانه می خوانند و حال آنکه پیش از این اکابر فرنگ که بدین ملک می آمده اند طلب نیکنامی و معموری ملک و خدمتکاری آن صاحب می کرده اند اکنون جانب زر جمع کردن بر همه مقدم می دارند و اگر کپتن تمری یا کپتانی در مقام عدالت باشد و در بند معموری ملک آن صاحب باشد مقربان و محرمان ایشان آنچه بداست به وجه نیک خاطر نشان می نمایند. احوال این خدمتکار بیش از این تصدیع نمودن بی ادبی می داند. احوال مملکت و بی غوری وزیر مجمل آن است که از مرتبه اول تا امروز صد يك آبادانی نمانده و ممالك بیرونات^۵ هر موز تمام به غارت و تاراج بردند و هر سال چند دفعه بنادر غارت و تاراج می نمایند. تا اکنون که مال در مملکت بود غارت می کردند اکنون که مال نمانده رعایا ، ذکور و اناث ، می گیرند و همچون غلات می برند و می فروشند و حاکمان يك طرف طمع بر ممالك و بنادر کرده اند و خود تصرف نموده اند چنانکه از تمام ممالك بیرونات و قلعه ها که تخمیناً صد قلعه باشد دو قلعه پیش نمانده . يك نخلستان و يك منوجان و این بر ، همه ساله مبلغی کلی از این جانب مدد می نمائیم تا کسی می رود و ضبط می نماید فاماً روز بروز خرابتر می شود و فایده نمی دهد.

الا آنکه به دستور قدیم اخراجات بسیار بدهند تا امیری چند بر آن بروند و دفع دشمنان کنند و ممالك خود به دست گیرند و اگر در این باب به غور نرسند در این زودی این دو قلعه دیگر از دست

۵- منظور نواحی جزو قلمرو هر موز ولی خارج از جزیره هر موز می باشد .

می رود و بنادر نیز متصرف می شوند و مملکت هرموز را از دست می برند. آن زمان انفعال این خدمتکار است و حیف است حاکم عراق و حاکم لار و حاکم کرمان و حاکم مکران و حاکم بصره و حاکم ریشمهر و مشایخ اعراب این جانب برعرب و [یک کلمه نامفهوم] هر طرف چون مشاهده نموده که امر احوال هرموز خراب است و کسی نیست طمعشان به خاطر آمده که این مملکت متصرف شوند و از اختیار آن صاحب بیرون برند و از آن روز که شیخ احمد فرزند شیخ راشد که طفل است وزیر شد تا امروز که عرضه داشت می رود، تمام ممالک بیرونی و هر طرف از دست رفته و به واسطه بی غوری و بی عدلی وزیر، کسی که سن او پانجده شانزده سال باشد، برای صاحب واضح است که درک و قابلیت و غور رسی او در چه مرتبه خواهد بود. رعایا و تجار و اهالی شهر تماماً در اضطراب و فریاداند و آن قدر غور رسی نمی تواند کرد که مردمی که در شهر هرموزاند از او راضی شوند خصوصاً بیرونی و هر جا و از این جانب و طمع او بر مسافران و تجار تماماً فریاد و استعانت به نوعی می نمایند که نزدیک است که قطع تردد نمایند و آبادانی هرموز از تجار است. حال بدین مرتبه رسیده که آوازه ظلم و بی غوری او به تمام ممالک اسلام رفته و در بنکسار هرموز مال تجار از هر نوع می ستاند که قیمت می دهم، بعد از آن، مدتی ایشان را به جهت امر معاش سرگردان می نماید و چون تجار می دانند که چاره نیست به مدعا [ی] وزیر بابت اجناس که از قیمت اجناس خودشان می دهند ناکام می کنند که در بازار ده دینار و پنج دینار بیش نمی ماند و اصحاب فرنک بدین، مطلع اند که این خدمتکار را به نوعی داشته که امر در اموراتی خواه ظلم و خواه بی حساب که وزیر بنماید اصلاً میسر باز یافت ندارم و مرا به نوعی داشته است که از غلامان و غلام زادگان و دایگان

و محرمان هیچ کس نزد این خدمتکار نگذاشته که خدمت من بماند چه اخراج به جانب هند و چه اخراج به هر طرف نموده در دیوان الله سبحانه و تعالی و آن صاحب ، روا باشد که کسی که رعیت باشد و به خدمت نفران من راضی بوده باشد بدین نوع به من اقامه نماید که بر من حاکم باشد و خبر به پیش پادشاهان مسلمان برود که پادشاه هر موز که تعلق به پادشاه پرتکال می دارد او را بدین نوع محکوم امر وزیر کرده اند ؟ حقا که این خدمتکار به نوعی محتاج است که به چند وسیله به معاش خاصه خود راضی است و نیست و ممالک هر طرف تمام خراب شد. و او را آن عقل و وجود نیست که ثغور ممالک برسد و در نفران و امراء ممالک هر موز هر که اندک وجودی دارد، چون وزیر طفل است در ممالک و رعایا آنچه به خاطرشان می رسد می نمایند و هر چه می خواهند می کنند و این خدمتکار چون کمر به خدمتکاری آن صاحب بسته نیکنامی و بدنامی این خدمتکار متعلق به آن صاحب است چرا که سلاطین قدیم که پدران بزرگ این خدمتکار بوده اند، به نوعی اقامت کرده اند که سلاطین ممالک هر طرف را حسد برایشان بوده و از هیچ کس حیف و تعدی بر رعایا و ممالک و متعلق آنان نمی شد. و در عالم به نیکنامی و اسم جمیل مشهور بوده و پادشاهان اطراف را از ایشان احتراز بوده به نوعی که بر عالمیان واضح است اکنون که به اخلاص کمر خدمتکاری آن صاحب بر میان بسته ایم و تعلق به آن صاحب می داریم و به التفتات آن صاحب مستظهریم، از هر که از آن کمتر نیست تعدی و جور می کشیم. اگر چه گستاخی است، برای این باز یافت فرمائید که در دیوان الله تعالی این صورتها باز یافت از که خواهد بود حاشا به عثایت و عدالت و نوکر پروری و رعیت گستری آن صاحب که روا دارد و جایز فرماید که این خدمتکار مطلق خود و ممالک و رعایا تعلق به آن صاحب داشته باشیم و خدمتکاری آن صاحب کنیم، از

سلاطین هر طرف جور و جفا و غارت و تاراج تمام [يك كلمه نامفهوم] که بکشیم، نیز از نوکر خود آنچه بدتر نیست بکشیم و صبر کنیم و در همه بابت محکوم حکم این وزیر که طفل باشد باشیم. یقین و جزم جزم داشته‌ام. می‌دانم که آن صاحب بر این معنی راضی نیست و بر هر کس که به این معنی راضی باشد [یکی دو کلمه ناخوانا] آن صاحب خواهد شد. اکنون التماس از کرم و شفقت و مرحمت آن صاحب دارم که حکم و فرمان مستحکم بر کپتن تمران هند و کپتاتان هر موز قلمی فرمائید و سفارش بلیغ کنی که به دستور و قاعده و قانون و شرطی که شده امر و نهی ملك و مال و عزل و نصب امرا و وزراء در نظر این خدمتکار باشد، یا آنکه بی مصلحت این خدمتکار نباشد و در همه باب مدد و معاونت و امداد و همراهی این خدمتکار کنند و نگذارند که وزراء طمع و توقع در امر سلطنت و پادشاهی کنند و به قانون خود باشند و بی صلاح این خدمتکار ملك و مال نبخشند. چرا که هر که مراسم و رشوه ایشان زیاده می‌دهد ملك به او می‌دهند و کار به صلاح دولت صاحب و این خدمتکار ندارند و نویسنده، که هر کس که این خدمتکار، صلاح دولت آن صاحب دانم در خدمت خود بدارم و هر کس که صلاح دولت آن صاحب ندانم از خدمت خود دور کنم و در این ابواب به مدعا [ی] خود کار نکنند و به صلاح دولت آن صاحب و مصلحت این خدمتکار عمل نمایند و نیز فرمائی شفقت فرمائید که شیخ راشد آنچه از مال ملك و مال برادر من و همشیره و الداهام که تصرف کرده باشد بازستانم. حال این طفل که وزیر کرده‌اند مطلق از نادانی بسیار طمع در سلطنت کرده و به طریق سلطنت می‌گذرانند. هم کار ملك و هم کار این خدمتکار تمام به هم می‌زند و هر روز فتنه و گفتگوی است و این همه به واسطه کشپران^۶ ملك است که رشوه می‌ستانند و از جانبین

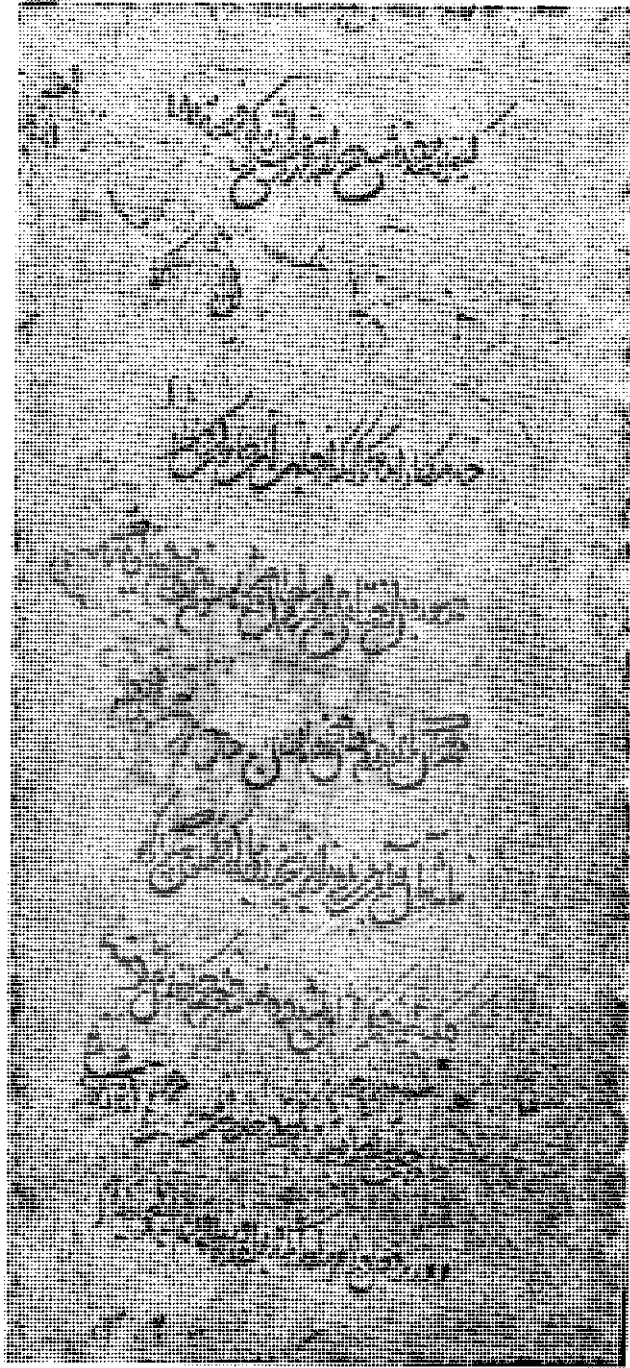
جهت مهم خود افساد می نمایند و میانه این بنده و کپیتانان و وزیر رنجش به مرتبه [ای] می رسانند که به زیان می رسد . جهت خاطر طمع خود که چون میانه این خدمتکار و کپیتانان و وزیر مخالفت واقع شد . ایشان به نفع کلی می رسند و طمع کشپران بیش از کپیتانان است و خرابی مملکت از این به ظهور می رسد و از آن صاحب مخفی نیست که هر موز را امروز محتاج به کشپر نیست چرا که این بنده و غلامان بنده و تمام اهل ملک ، زبان فرنگ می دانیم . التماس به جناب آن صاحب است که در [یک کلمه نامفهوم] امر فرمائید که منصب کشپری بر طرف باشد و اگر صلاح دولت خود در این دانند که کشپر لازمه است امر فرمائید که هر که رضای بنده باشد به کشپری بدارم و دیگر وزیر در ملک جهت کفایت ملک و مال است نه آنکه مملکت خراب کند و راه به کفایت نبرد و هر سال هزار لك بیشتر ، خود تلف نماید .

القصه به اعتماد و امیدواری تمام عرضه داشت آن صاحب بدین نوع دو سه کتابت نوشته که مگر یکی به آن صاحب برسد و غوررسی فرمائید و اگر احیاناً که و کلا و نفران وزیر این جانب این خدمتکار ، خطی به آن جانب بیاورند جهت رضای بنده از وزیر مصدق نفرمائید که خط و مهر به ایشان هرگز نداده ام . نه به آن صاحب و نه به حضرت کپتن من که خط و مهر هرگز به ایشان نداده ام و نخواهم داد و اگر خطی بیاورند مهری داشته باشد به تحقیق بدانند که از خود حيله و مکرری کرده اند چرا که اگر مهر باشد ، ایشان خود ساخته اند و به خط نهاده اند و فرستاده اند . غرض که نادانی این وزیر طفل در این مرتبه است که خیال کرده که مال بسیار به رشوت بدهد و خود بر جای این خدمتکار ، پادشاهی هر موز بنماید آن چنانکه نوکران آن صاحب نیز به مدعا [ی] او باشند . غرض که احوال

به آن صاحب و واضح باشد. الله الله زود زود غور فرمائید و فرمان جزم جزم عنایت و مرحمت فرموده ارسال فرمائید [یک کلمه نامفهوم] به التماس این خدمتکار که تا اگر صلاح دولت آن صاحب باشد و اخلاص و خدمتکاری به جای آورد و کفایت مال و ملک تواند کرد و به غور مسافر و مجاور تاجر و رعایا و عجزه و مساکین تواند رسید این خدمتکار ندارد تا خدمتکاری به نوعی به تقدیم تواند رسانید که [یکی دو کلمه نامفهوم] تا شرمندگی و انفعال این خدمتکار نباشد و الباقی دولت، غرض کلی، عرض بندگی و اخلاص بوده و دیگر اینکه به غور این خدمتکار و محالک برسند^۷ ...
بندۀ کمترین خدمتکار سلفر شاه ابانصر شاه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۷- بقیه نامه که دو سطر می شود به سبب پارگی و کهنگی کاغذ خوانده نمی شود

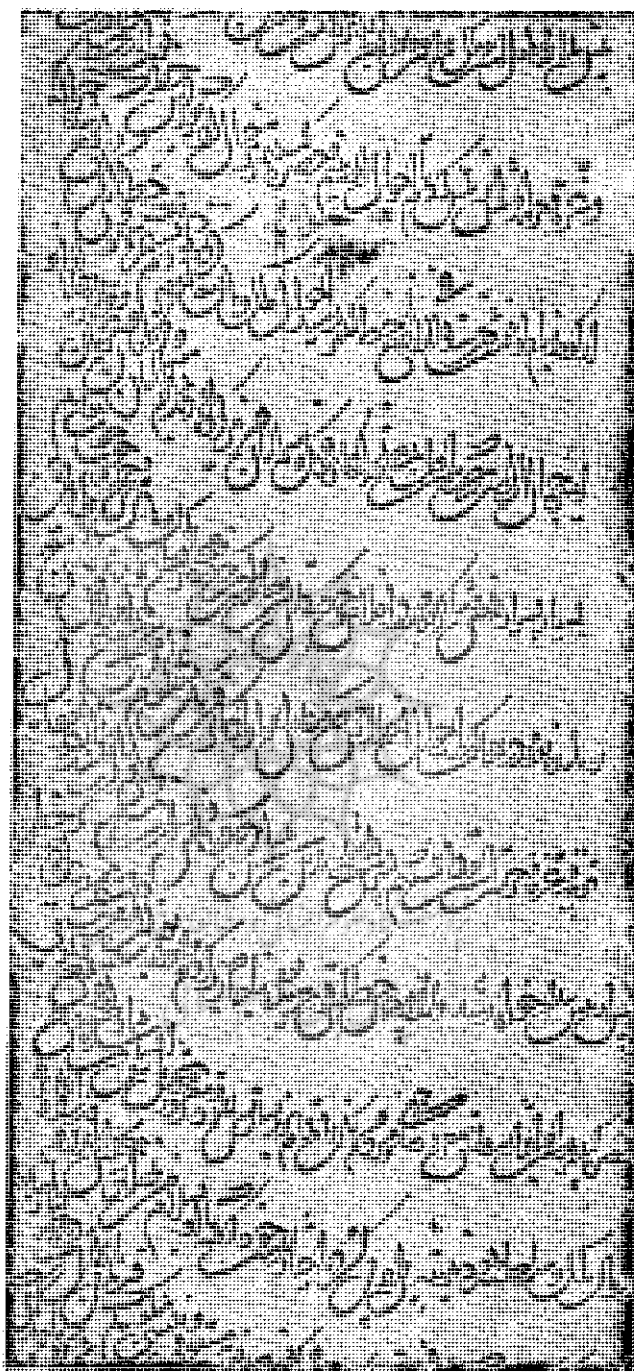


قسمت اول سند شماره ۴۳ - نامه سلفرشاه به پادشاه پرتغال



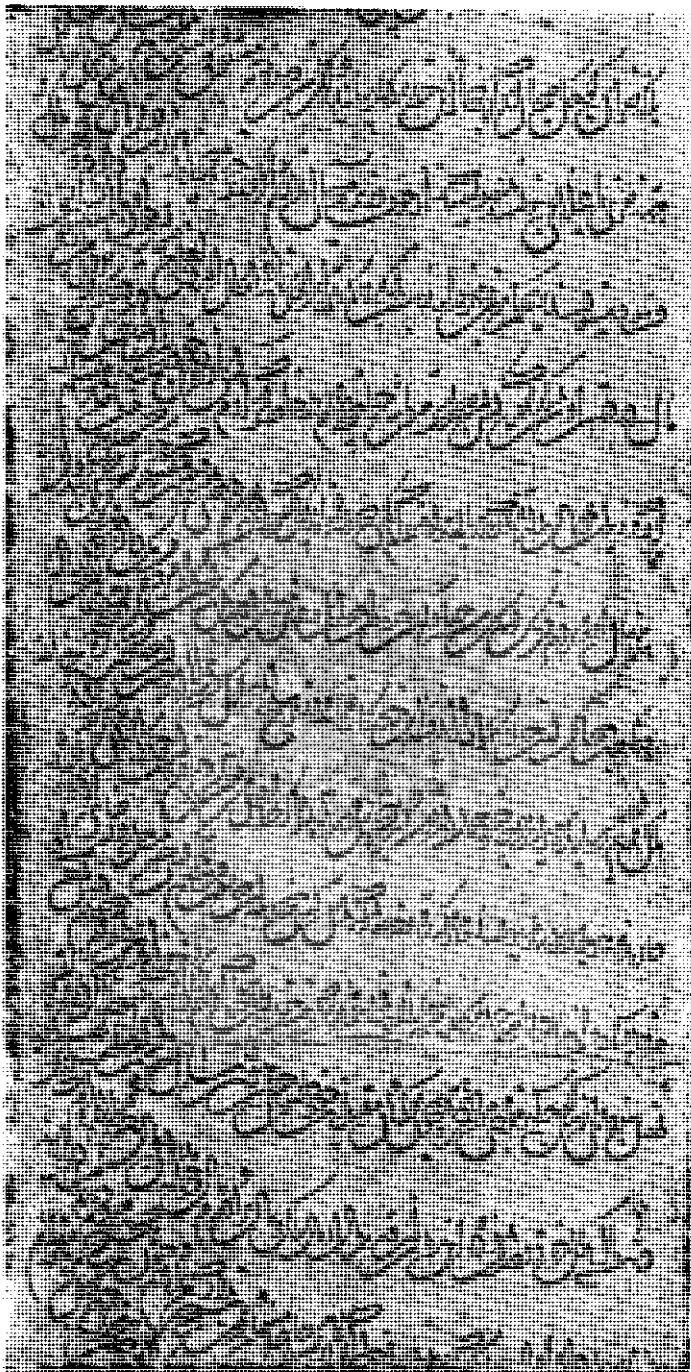
قسمت دوم سند شماره ۴۳

(۲۴۰)

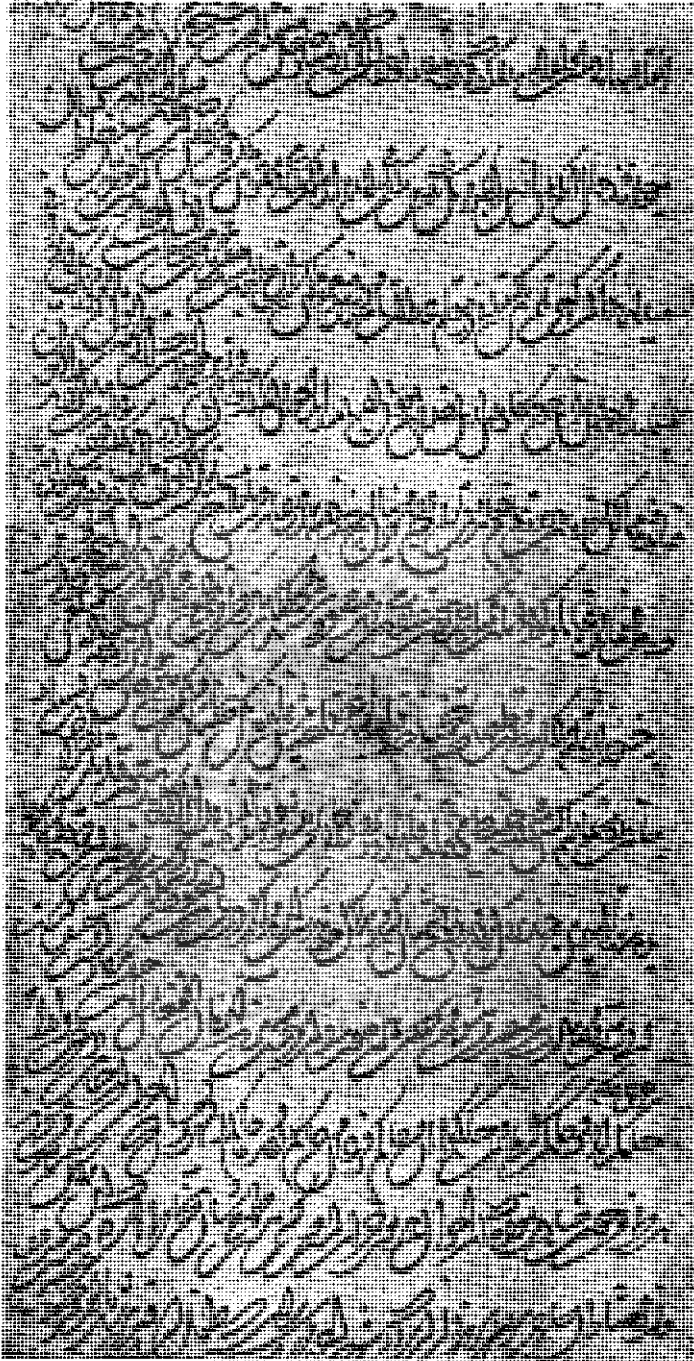


قسمت سوم سند شماره ۴۳

(۲۴۱)

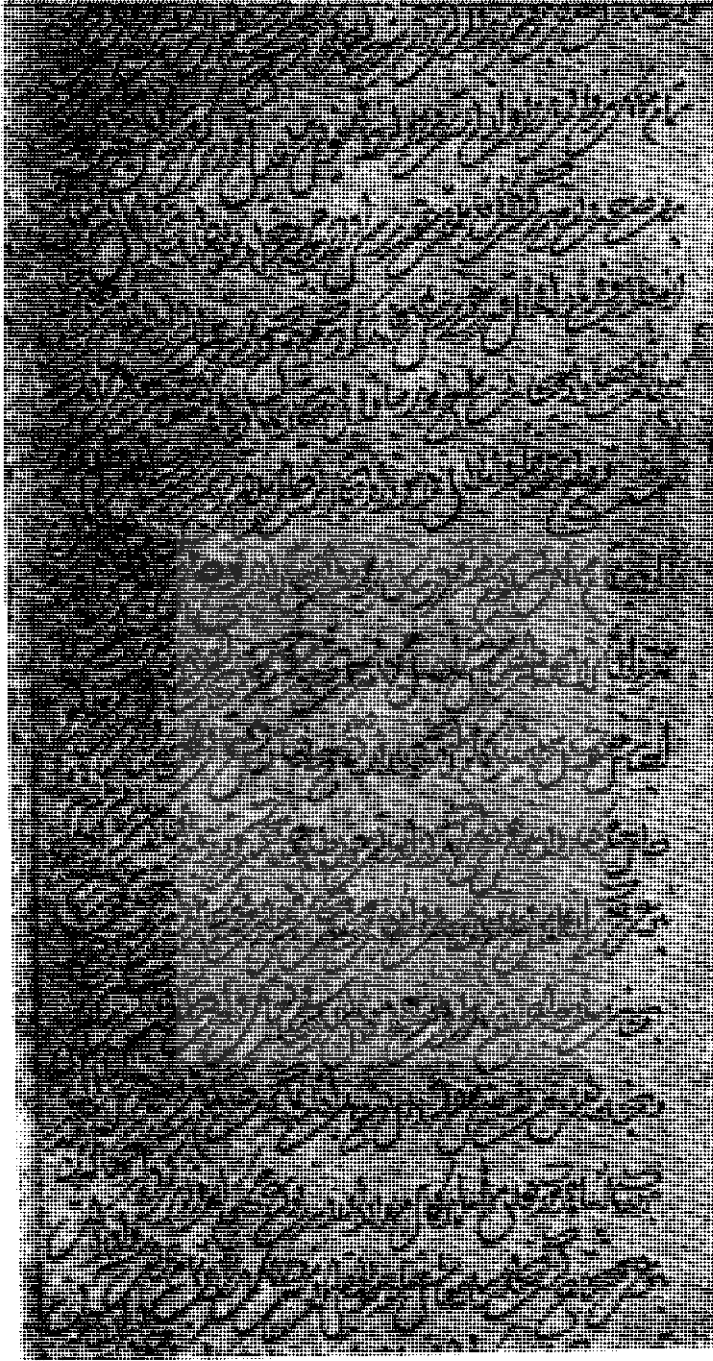


قسمت چهارم سند شماره ۲۳



قسمت پنجم سند شماره ۴۳

(۲۴۳)



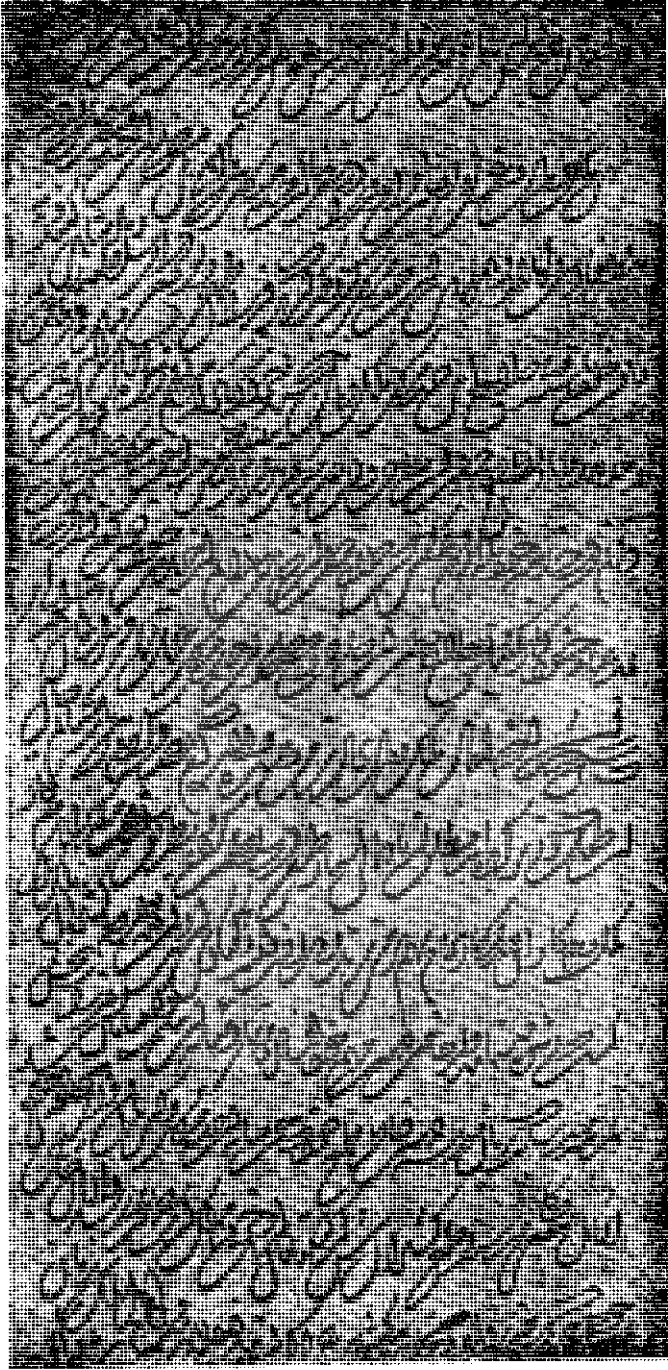
قسمت ششم سند شماره ۴۳

(۲۴۴)

Handwritten text in a dense, cursive script, likely a historical document or manuscript. The text is arranged in approximately 15 horizontal lines, filling most of the page. The script is highly stylized and difficult to decipher without specialized knowledge of the language and dialect. The document appears to be a formal record or a collection of entries.

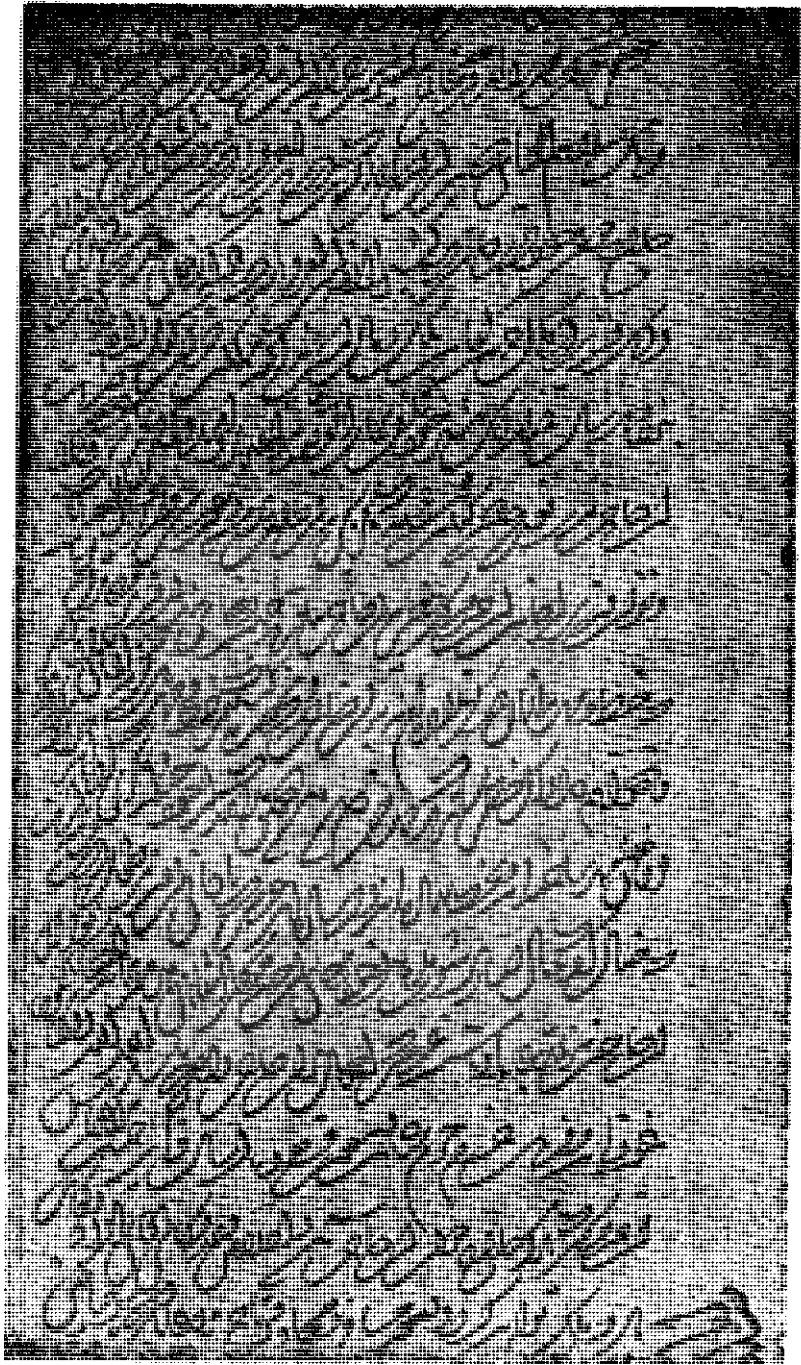
قسمت هفتم سند شماره ۴۲

(۲۳۵)



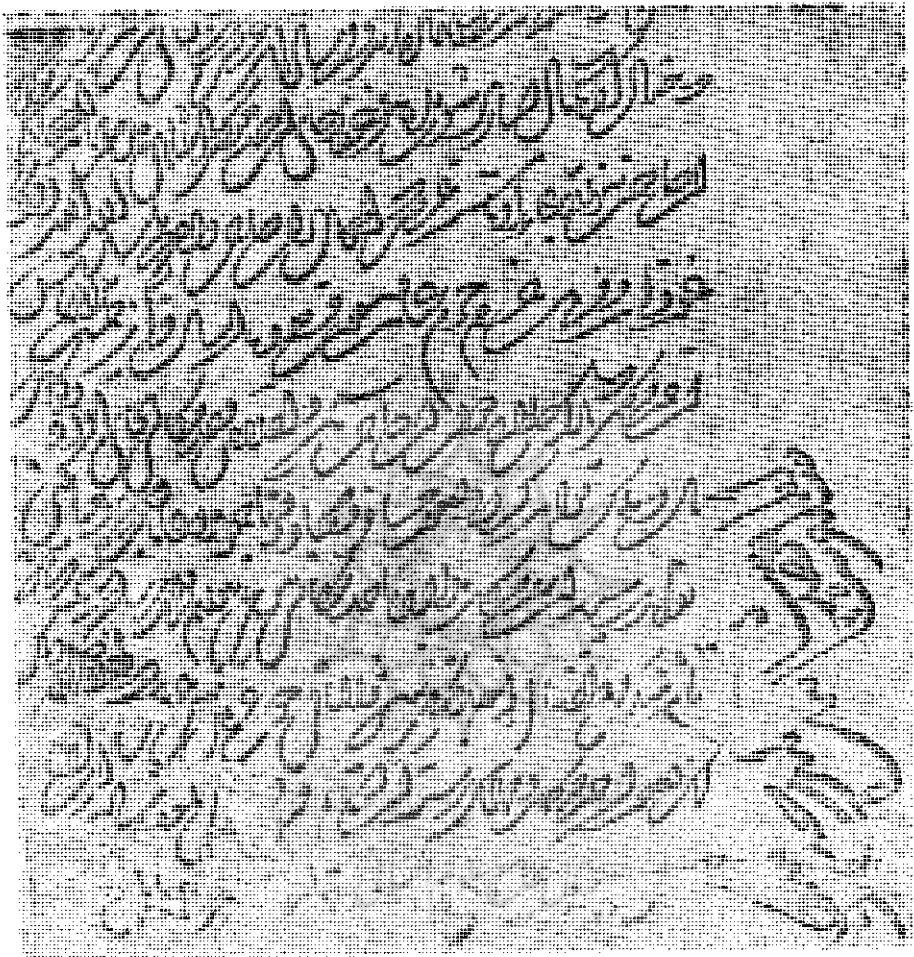
قسمت هشتم سند شماره ۴۳

(۲۴۶)



قسمت نهم سند شماره ۴۳

(۲۴۷)



قسمت آخر سند شماره ۴۳

سند شماره ۴۴

نامه سلطنت شاه به پادشاه پرتغال *

محل مهر سلفرشاه : السلطان الاعظم سلفرشاه

هو

از دارالسلطنه جرون در تاریخ ثامن شهر [ـ] حضرت
اعلی [ـ] ^۱[کش] و رستانی، جمشید مکانی، السلطان السلاطین خلد
الله تعالی ملکه و سبحانه و عدالته و مرحمته و احسانه می آورد و
در کل حال مخلص و دولتخواه است و به التفات عالی مستظهر
است [ـ] ^۲ آنکه نظر محبت و التفات دریغ نفرمایند و هر مهربانی که
[از آن] جانب باشد ارسال فرمائید تا محبانه به تقدیم رساند.

بعد از عرض [اخلاص] معروض می گرداند که در این ولاکه
خبر رومی بدین جانب رسید کوتی بزرگت محکم بر درقلعه هر موز
مستعد ساخت چنانکه کما بیش دوپست لك خرج آن شد و عمارتی
بسیار بسیار مستعد و محکم تمام شد، چنانکه سرداران فرنگ
می دانند اورا ویدور حلاو کرد و تورمنویل ، دان فرندلبم ،
فرندان سرناچ و مرتیفوش ، البته به عرض شما خواهند رسانید.

* از مجموعه مدارك شرقی T.T.D.O. No. 73

- ۱ و ۲- به سبب پارگی سند قسمتهائی از متن نامه از بین رفته است .
- ۳- يك كلمه نامفهوم .

اکنون انتظار جواب دارد که فرمان شما صادر شود که هر وزیر که من خود خواهم و مصلحت خدمتکاری شما در آن باشد به خدمت بدارم. چراکه این وزیران سود خود می‌کنند و فرنگان و دیگران نقصان ملازمان و دیگر هیچ فرنگی را دخیل در عملات نباشد، به غیر از آنکه خدمت کوت بکنند و مالی که تعیین شده بستانند چرا که زیان بسیار می‌کنند و اسفندیار را معزول فرمائید و دیگری به جای او بنشانند و دویاسی که خود خواهم کلمه چی باشد. و دیگر این قاعده نو که نهاده‌اند که فرنگی به دریا می‌رود و [یک کلمه نامفهوم] برنج از مردم می‌ستاند [؟] و مردم فریاد می‌کنند و اگر حرفی می‌گویم جواب می‌گویند که برای جنگ نوتک [؟] می‌گیریم و اکنون هیچ نوتک در دریا نیست چرا که حکام نوتکان جلبت‌های ایشان سوخته و نوتک دو سال است که به دریا نمی‌آید و امسال همچنان برنج می‌گیرند، از جلبه خاصه این دولتخواه. توقع اینکه این را هم منع فرمایند و جلبه سوداگران چه فرنگی چه مسلمان و چه خاصه من، همان روز که برسد سنبوق [؟] برود، خالی بکند و اگر کسی گوید که این نمی‌توان کردن، این عهده به من رسد که امر به خدمتکاران بکنم که خالی بکنند که موجب کفایت بنکسال است و دیگر جلبه معافی نباشد، خواه فرنگی و خواه مسلمان. دو جلبه خاصه این دولتخواه هست اگر مصلحت هست آن دو جلبه معاف باشد. و از وجه پوشش زمستانی این دولتخواه عوض فرمایند تا هیچ نقصان ملازمان نباشد، چراکه از آن این دولتخواه، از آن شماست و دیگر پدرم و عمم و برادرم با ملازمان بسیار محبت داشتند و تحفه‌های لایق حال از روی محبت به خدمت می‌فرستاد زیرا که [یک کلمه نامفهوم] داشتند اکنون اگر از ملازمان چیزی به این مخلص رسد هم از آن شماست. توقع آنکه پرسبوین و مسکیت را

هم مهم ساخته به زودی روانه بفرمائید که انتظار بلیغ می رود و آنچه او در باره این دولتخواه بگوید مصلحت باشد از او قبول فرمایند که او وکیل این مخلص است، در همه باب و یا این دولتخواه در عین فرمانبرداری و خدمت بوده و در خدمتکاری آن حضرت نیز تقصیر ندارد و مردی پیرو پخته است. ملتتمس آنکه التفات خاطر از او دریغ نفرمایند. اکنون اگر این ملتتمسات قبول فرمودند فهو المراد و اگر نه رخصت بدهند که خود به هندوستان می آیم [دو کلمه نامفهوم] درما بفرمایند. انشاء الله اگر درکوت مهمی باشد هم ایستادگی خواهد نمود چرا که این خانه ماست و بر ما فرض است که در این امر سعی نمائیم زیرا که خانه چندین ساله خود به جهت این قلعه بر طرف کردیم. دیگر [یک کلمه نامفهوم] می نماید که پار سال پوسته فرنگ [یک کلمه نامفهوم] از عقاقیر به هر موز می آمد و از بالای مسندان، اجناس آن جلبه از زنجبیل و فلفل و رنگ لاک [دو کلمه نامفهوم] می کنند و به جلفار می فرستند و از جلفار بساز زنجبیل به هر موز می آورند و در هر موز این سرفاش می شود و چون معلوم کردیم عشور وزیر و اسفندیار و ملاداود و ناخدا شرف الدین بود. چنانکه این اموال از خانه نفر وزیر که جنسی و پولی است پیدا شده و کپتان حسین [یک کلمه نامفهوم] را به دولاب وزیر بدین واسطه در ترنگ [؟] کرد. آخر وزیر به دولاب ضمان او شد و او را خلاص کرد. غرض، احوال ایشان بدین نوع است و سرداران فرنگ همه این احوال معلوم دارند. اکنون اینکه پرده دار را به خدمت فرستاده و مبلغ دو هزار اشرفی خرج داده که کیفیت احوال به ملازمان رساند و جواب کتابت به این مخلص بیاورد و کتابت سفارش بر کپتن مران التفات بفرمائید که با این مخلص به طریق خوب سلوک بفرمایند و با وزیران متفق نشوند که مملکت خراب می کنند. دیگر اگر مصلحت

باشد و صلاح می‌دانند که بنکسال در دست این دولتخواه باشد و اموال بنکسال به هر نوع که صلاح کارکنان آن حضرت باشد تسلیم نماید فیهوالمراد و اگر وکیل خود می‌دارند اختیار دارند. اما مقرری سالیانه و اخراجات این مخلص از عملات تعیین بفرمائید تا مال بنکسال تلف نشود و [یک کلمه خوانده و فهمیده نمی‌شود] باشد چون مقصود عرض اخلاص [بود] زیاده اطناپ ننمود. سایه سلطنت بردوام باد.

طغرای سلغرشاه : سلغرشاه ابانصر شاه شنگلشاه

و در حاشیه چنین اضافه شده است :

واضح باد که آنچه در دست این مخلص گذاشته اند دارالضرب است و خمارخانه و عمل دلالی و باقی همه در دست ایشان است و به اختیار خود هر چه می‌خواهند می‌کنند، بی‌خبر من. البته البته جواب کتابت این مخلص به دست پرده دار به زودی روانه بفرمائید که مزید محبت است و خمارخانه کپیبتانان به زور می‌گیرند و عملات می‌دهند] ورشوه می‌گیرند و به هر کس که می‌خواهند، تا بر ملازمان واضح باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سند شماره ۴۵

نامه فخرالدین تورانشاه پنجم پسر سلغرشاه به‌دان‌جوان
پادشاه پرتغال*

هوالمعز

السلطان دان جوان به وسیله عرض خدمت و اخلاص خود را
مذکور خاطر عاطر بندگی حضرت کیوان رفعت گردون بسطت
خاقانی کشورستانی، سلطنت اعظم اعدل اکرم، افتخار اعظم
السلطان فی العالم، مفتاح کنوز عدالت، مصباح رموز امارت،
ملاح بحار سلطنت، سیاح امور مملکت، در درج کامگاری، گوهر
برج بختیاری، آفتاب عدل و احسان، منبع زلال امن و امان،
المستظهر به عنایت الملك المنان خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و افاض
علی العالمین بره و عداله و احسانه آورده، بنده مخلص صادق
بر اخلاص مراسم عبودیت اخلاص شعار و لوازم ضراعت اختصاص
آثار معروض می‌گرداند و همواره به ذکر محامد و نشر مناقب
رطب اللسان بوده، به حسن عنایت و الثفات خاطر فیاض کیمیا
خواص مستظهر و امیدوار است. مأمول و ملتمس آنکه از منسیان
ضمیر منیر نباشد و به نوشته مکاتبات علیه، این بنده مخلص را

* از مجموعه مدارك شرقی 22 T.T.D.O.

مشرف می فرماید و در جمیع امور نظر التفات و شفقت دریغ نفرمایند و از حال این بنده مخلص غافل نشوند [چند کلمه محو شده است] امر و اشاره علیه می فرمایند تا کمر بسته به تقدیم رساند .

بعد از عرض اطاعت و اخلاص به عز عرض نواب کسامیاب می رساند که چون بندگی حضرت اعلی [خداوندگاری سلطان] اعظم سعید شهید مغفور مبرور انارالله برهانه به رحمت حضرت حق تعالی واصل شد، به مصلحت اکابر فرنگ و مسلمان ، کبتانان عظام اعنی اعلی جناب دولت مآب رفعت آیت، افتخار آل مسیح مرتیه فنش دمیل^۱ و نویس فلکان^۲ که در جرون بودند از جانب آن صاحب ، سلطنت هرموز به دستوری که در دست حضرات سلطنت عالی مدار و ابا و اجداد عظام بود به این خدمتکار سپردند و این بنده مخلص کمر اطاعت و اخلاص خدمتکاری آن عالم پناه در هر باب بسته و تا [نفسی] [یک کلمه ناخوانا] دارد تقصیر در کار ملک و مال نخو [اهد کرد] فاما [از] آن کبتن پناه التماس دارد که مکرر فرمان استمالت و سفارش این خدمتکار به حضرت کپتن تمران هند قلمی فرماید که در سروکار مال و ملک هرموز مدد کلی این خدمتکار [یک یا دو کلمه ناخوانا] و قانون مقرر معین که دستور بوده هیچ زیادتی نکنند و امر فرمایند که کپتانان جرون در همه بابت از طریق ادب و خدمت بیرون نروند و آن چنین که در این مدت کبتانی ، عالیجناب مرتیه فنش دمیل ادب و خدمت و ملازمه و اطاعت و رعایت و حمایت این خدمتکار نمودند ، کپتانان دیگر همچنان بنمایند چرا که این

۱- منظور Martin Afonso de Milo فرمانده پرتغالی هرموز است.

۲- منظور Luis Falcão است که در سال ۹۴۸ بجای مارتیم آفونسو دو میلو به فرماندهی هرموز منصوب شده بود و او همان کسی است که به سمت ملازم خدمت محمدشاه انتخاب شده بود تا مراقب رفتار او باشد [ص ۹۵ ج ۱]

خدمتکار و اهل ممالک هر موز تمام از اندرون و بیرون از او بسیار شاکر و راضی اند و از او در هیچ باب شکایتی ندارند بلکه التماس از کرم و مرحمت آن صاحب داریم که دیگر کبتانی [چند کلمه ناخواناست و محو شده است] و مشارالیه را بفرستید که لایق دولت آن عالم پناه است و عمدة الملک رکن الدین محمود شهاب الدین خلد ایام دولته که وزیر و خدمتکار این بنده مخلص است در خدمتکاری ملک و مال آن صاحب و خدمتکاری این خدمتکار مادام سعی کلی می نماید و [چندین کلمه محو شده است] که عنایت و شفقت از او دریغ نفرماید که مشارالیه به واسطه خدمتکاریمها، شایسته بایسته که در هر باب به تقدیم رسانیده و می رسانند استحقاق آن مقدار نوازش و مرمت از جانب نواب کامیاب دارد که درباره او ارزانی فرمایند و مشارالیه را مفتخر و ممتاز گردانند [چند کلمه محو شده است] زیاده از تصور این خدمتکار است. بیش از این مجال گستاخی ندارد. عالم و عالمیان مطیع امر اعلی باد. [محل طغرای فخرالدین تورانشاه]^۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجله مطالعات علوم انسانی

۳- به علت پارگی سند فقط قسمتی از اثر طغرای باقی مانده است و تویح آن معلوم نیست و با این حال در انتساب این نامه به فخرالدین تورانشاه تردیدی نیست زیرا در یک جا صحبت از مرگ «سلطان اعظم شهید» می کند که معاصر با دوران فرماندهی مارتیم آفونسو دومیلو و لوئیس فالکائو بوده و این شخص همان سلفرشاه دوم است که چون در محرم سال ۹۴۸ درگذشت پسرش فخرالدین توران شاه پنجم به سلطنت هر موز رسید، به علاوه پادشاهی که با این ترتیب و وضع روی کار آمد و همزمان با سلطنت دان جوان در پرتغال باشد جز همین فخرالدین تورانشاه دیگری نمی تواند بود (ر. ک به ج ۱ همین کتاب ص ۱۲۳ و ۱۲۴ و کرونولوژی تطبیقی در کتاب مزبور).

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

مستطاب

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در این مختصر که از...
 شرفی و در این مختصر...
 در این مختصر که...
 در این مختصر که...
 در این مختصر که...
 در این مختصر که...
 در این مختصر که...
 در این مختصر که...
 در این مختصر که...
 در این مختصر که...
 در این مختصر که...
 در این مختصر که...

عالمی تاریخ میں سب سے پہلے (۱۸۷۰ء) -
پہلی بار شریلیکھن کھنکھن نے اپنی کتاب "پہلی تاریخ" میں
مختلف فرقوں کے عقائد و مذہبوں کی تفصیلی بحث کی ہے۔
اس کتاب میں مذہبوں کے عقائد و مذہبوں کی تفصیلی بحث کی ہے۔
اس کتاب میں مذہبوں کے عقائد و مذہبوں کی تفصیلی بحث کی ہے۔
اس کتاب میں مذہبوں کے عقائد و مذہبوں کی تفصیلی بحث کی ہے۔
اس کتاب میں مذہبوں کے عقائد و مذہبوں کی تفصیلی بحث کی ہے۔
اس کتاب میں مذہبوں کے عقائد و مذہبوں کی تفصیلی بحث کی ہے۔
اس کتاب میں مذہبوں کے عقائد و مذہبوں کی تفصیلی بحث کی ہے۔
اس کتاب میں مذہبوں کے عقائد و مذہبوں کی تفصیلی بحث کی ہے۔
اس کتاب میں مذہبوں کے عقائد و مذہبوں کی تفصیلی بحث کی ہے۔

سند شماره ۴۶ *

فرمان فرخشاہ پسر محمد شاه بن فیروزشاہ^۱

هوالغنی

محل مهر مدور و کلاهک دار فرخشاہ^۲

برامضای فرمان همایون بندگی حضرت اعلیٰ مخدوم و عم سلطان اعظم سعید فردوس مکان و خاقان عدل شهید جنت آشیان انارالله تعالی برهانه ، نواب و حکام و کارکنان دارالسلطنه جرون حرسهاالله تعالی عن ریب المنون بدانند که چون قبل از این سلطان اعظم مظفرالدین سلغر شاه رحمة الله محصول فرضة العامره جرون [را] به پادشاه جمجاه پرتکال که پادشاه ملت ماست به تاریخ محرم الحرام سنه ثمان و اربعین و تسعمائه بخشش فرموده بودند ، به واسطه عنایات بلاغیای که از پادشاه پرتکال مشاهده نموده بودند و در ظل حمایت ایشان ساکن و مقیم بودند ، و به موجبی که در فرمان سابق مذکور شده ، فاما در فرمان سابق حرفی چند بوده که از فحوای آن قصوری چند فهم می شد که خدمتی که در بخشش

* از مجموعه مدارك شرقی 35 T.T.D.O.

۱- این فرخشاہ بعد از محمدشاه دوم و اوکه پسر فیروزشاہ بود بعد از عمویش فخرالدین تورانشاه پسر سلغر شاه به سلطنت رسیدند (ر . ک به شجره شماره ۲ در ج ۱ درهمین کتاب ، ص ۲۰۳) .

۲- سجع مهر فرخشاہ چنین بوده است : السلطان اعظم فرخشاہ بن محمد شاه فیروز شاه .

محصول فرضه کرده اند تمام نبوده، خصوصاً که چنین عبارتی مسطور شده که «آنچه از اخراجات ملکی بماند تسلیم فیطوران پادشاه نمایند جهت علوفه لشکریان و اخراجات قلعه پادشاه زیرا که خدمتکاری نسبت به پادشاه پرتکال که در ظل عاطفت ایشان اقامت می‌کنیم و مطیع اوامر و نواهی ایشانیم باید که به نوعی باشد که هیچکس را در آن شبیه و حجتی نباشد»، چه این مضامین خلاف مقصود فهم می‌شد و چون عالیجناب حکومت مآب، شجاعت مناب، اسدالمعارك افتخار اعظم آل مسیح کیتان قلعه هر موزدان پدر [و] دشوز^۲ به عرض نواب همایون رسانید که قصور و فتوری چند از مضمون [فرمان] سابق مفهوم می‌شود. بعد از آنکه این معنی مبین و معلوم شد واجب دید که اصلاح آن به نوعی نماید که اخلاص و خدمتکاری و یک جهت نواب همایون به پادشاه جم‌جاء پرتکال از دیگر سلاطین ماضیه بیشتر و بهتر ظاهر گردد. چرا که بعد از وفات سلطان اعظم سعید فخرالدین تورانشاه رحمت‌الله در نصب پادشاه مغفور، پدرم آنچه غایت سعی و جهد بود به تقدیم رسانید و چون بر حسب تقدیر الاهی، پادشاه مغفور به واسطه کبرسن در اندک زمانی به رحمت حق رسید و بعد از وفات ایشان کیتان مومی‌الیه از جانب پادشاه پرتکال نواب همایون [ما را] به سلطنت منصوب^۳ گردانید، به همان عهد و میثاق که قبل از این، سلاطین عظام و آباء کرام به پادشاه عالیجاه پرتکال داشته‌اند و اطاعت می‌نموده‌اند و چون عنایت و الطاف بی‌نهایت درباره نواب همایون [ما] و

۳- منظور Dom Pedro de Susa فرمانده نظامی قلعه هر موز است که از

سال ۱۵۶۰ برابر با ۹۶۸ ه. ق به این سمت منصوب بوده است.

۴- در متن اصلی: منسوب.

بندگی حضرت پدرم به ظمهور رسانیدند و مسند سلطنت و امور عدالت مملکت جرون به قبضه اختیار مآنها داند ، بی طمعی و توقعی از سرو کار ملک ، به خلاف استیلا و طمع زبردستان برزیردستان اکنون مجدداً قبول کردم و رضا دادم که محصول فرضه العامره به دستوری که سلطان اعظم سعید سلفر شاه بخشیده اند معمول باشد . در تاریخ فرمان سابق تا حال محصول گذشته فرضه مال پادشاه عالیجاه پرتکال باشد و نواب همایون به این معنی مقرر و معترف شد که محصول فرضه به نهجی و دستوری که تا غایت در تصرف و خلاء پادشاه جم جاه پرتکال بوده همچنان باشد و در آن احدی را سخن و حاجتی نباشد و اگر در فرمان سابق لفظی که دقتی از آن فهم شود باشد ، آن را باطل و عاقل دانند و ابورزیها و ورن دورها [ی] هند که از جانب پادشاه پرتکال منصوبند^۵ . متصرف محصول شوند به ریجمنتها^۶ و فرمانها [ی] خود مشروط بر آنکه مقررات و رسوم و قوانین سلاطین اطراف و ملبوس بها [ی] خاصه و مراسم کارکنان خاصه و فرضه العامره به دستوری که در ریجمنت نوشته و ثبت شده تا الی [حال] بر آن عمل نموده اند ، بدهند و در این باب به فرمان سلطان اعظم سعید مظفرالدین سلفر شاه عمل نمایند و تغییر ندهند . وزراء عظام و وکلاء و مستوفیان کرام بدین موجب عمل نموده مقرر دانند و يك سر مو تغییر و تبدیل در آن ننمایند و این بخشش را مغلد مؤبد دانند . تحریراً فی شهر ربیع الثانی احدی شهور سنه ثلاث و سبعین و تسعمائه هجریه نبویه [ربیع الثانی ۹۷۳ هـ . ق .]

۵- در متن اصلی : منسوبند .

۶- منظور واژه Regimento برتغالی و به معنی دستور و مقررات است .

در حاشیه پایان فرمان برحسب تداول دیوانی نوشته شده
است :

«به اشاره عمدة الملك و السلطنة القاہرہ نورالدین ایرانشاه
خلد ایام دولته»

و در پشت فرمان اثر مهر نورالدین شرف وزیر هرموز به این
سجع دیده می شود :

الله - محمد - علی

کسی که پیرو دین نبی و شاه نجف شد

شرف ز مهر علی یافت ، نورالدین شرف شد

کتابخانه مدرسه شهباز

در این فرمان که به صورت تومار نوشته شده، مهرها را با آب
طلانقش کرده اند و در بعضی موارد برخی از اسامی پادشاهان را
از قبیل «فخرالدین تورانشاه» و «پادشاه مغفور» که منظور پدرفرخشاه
است و «پادشاه یرتکال» و «نواب همایون» را که مقصود فرخشاه
می باشد و همچنین نام های «مظفرالدین سلغرشاه» و «ایرانشاه
نورالدین» [در کلیشه های سوم و پنجم] نیز با آب طلا نوشته اند.

مواظف



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
بعد ان كان



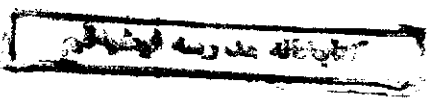
طالبت بغيره من غير اللزوم
بما ذكره في قول الله سبحانه وتعالى
منظور الى ان
بغيره من غير اللزوم
بما ذكره في قول الله سبحانه وتعالى

بما ذكره في قول الله سبحانه وتعالى
منظور الى ان
بغيره من غير اللزوم
بما ذكره في قول الله سبحانه وتعالى

بما ذكره في قول الله سبحانه وتعالى
منظور الى ان
بغيره من غير اللزوم
بما ذكره في قول الله سبحانه وتعالى

قسمت اول سند شماره ٤٦ - فرمان فرخشاه بن محمد شاه

(٢٦٧)



کتابخانه جامعہ اسلامیہ
کراچی

کتاب: تاریخ جامعہ پاکستان
جلد اول

کتاب: تاریخ جامعہ پاکستان
جلد اول

کتاب: تاریخ جامعہ پاکستان
جلد اول

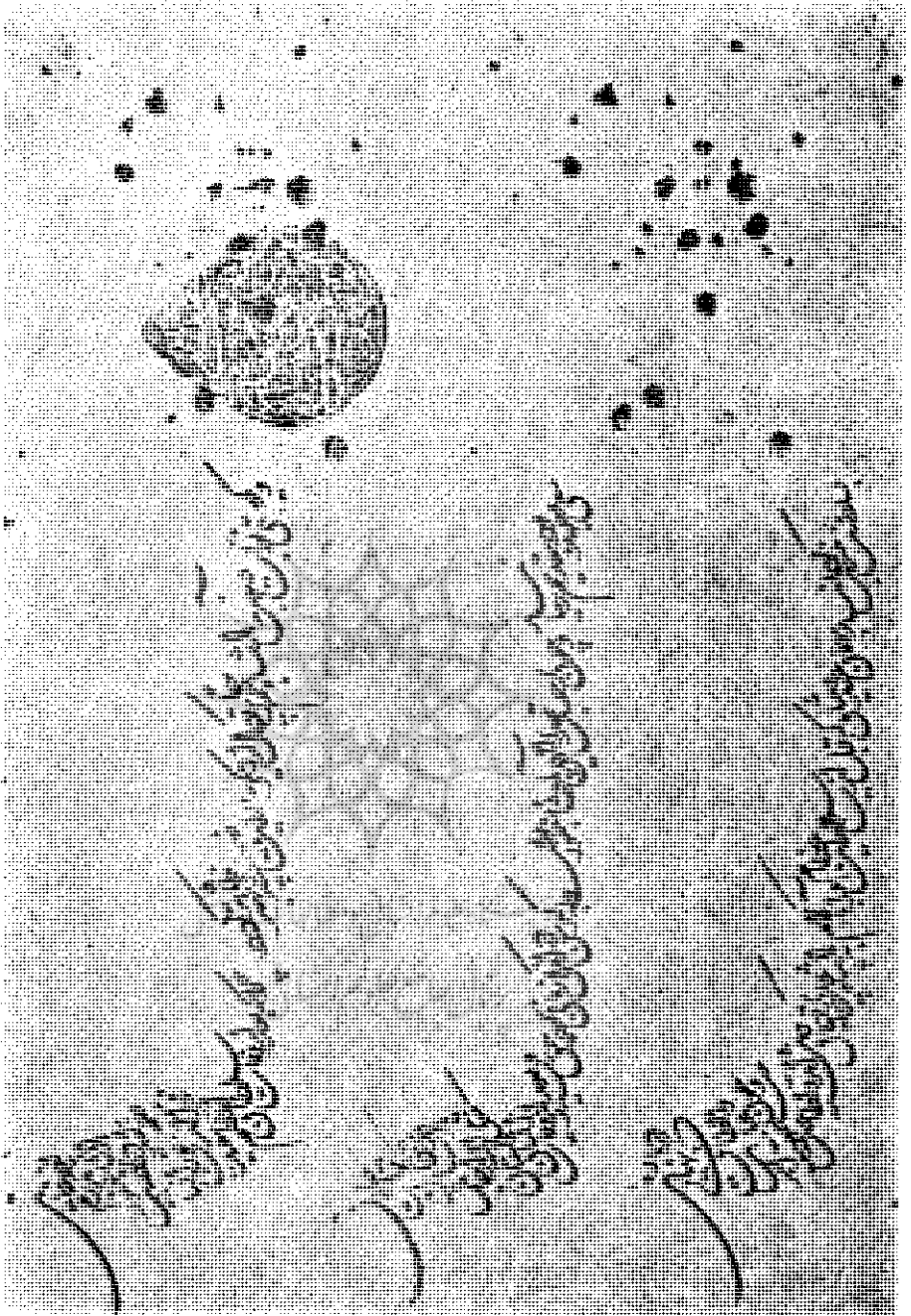
کتاب: تاریخ جامعہ پاکستان
جلد اول

کتاب: تاریخ جامعہ پاکستان
جلد اول

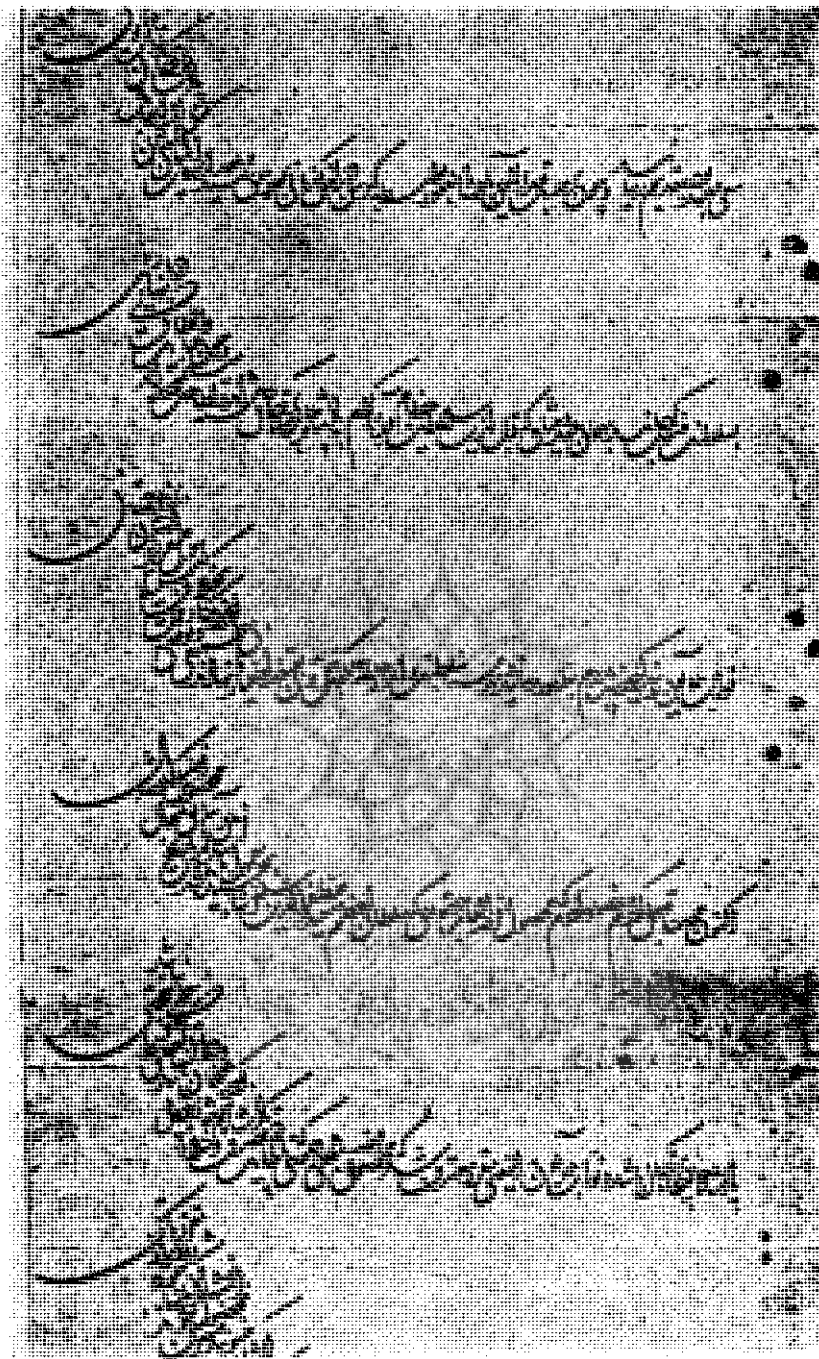
کتاب: تاریخ جامعہ پاکستان
جلد اول

کتاب: تاریخ جامعہ پاکستان
جلد اول

کتاب: تاریخ جامعہ پاکستان
جلد اول

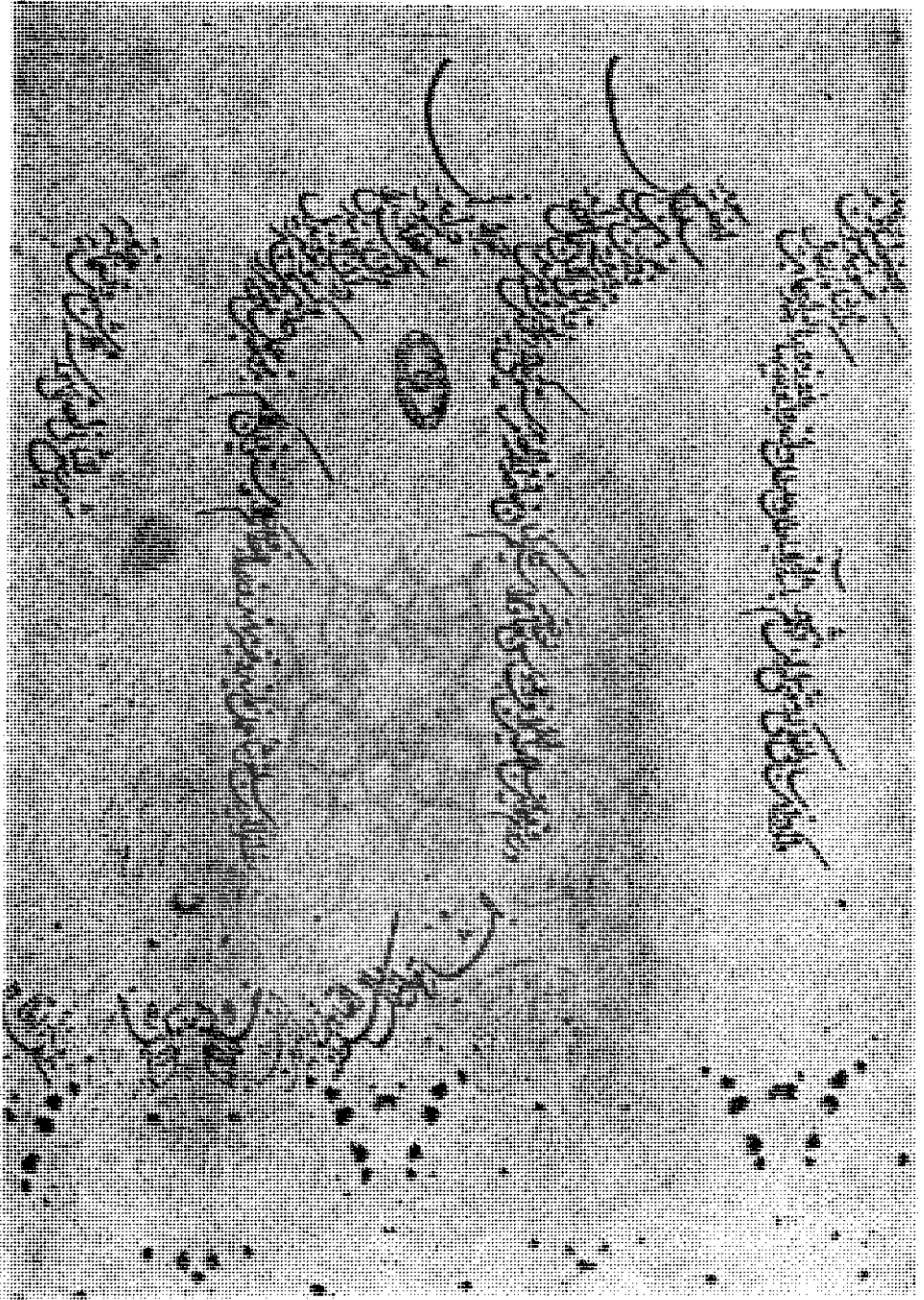


قسمت سوم - سند شماره ۴۶



قسمت چہارم - سند شماره ۴۶

(۲۷۰)



قسمت پنجم - سند شماره ۴۶

(۲۷۱)